

مضامین اخلاقی و اگزستانسلی قرآن (۷)

منبع: سایت دین‌آنلاین، روز دوشنبه، مورخ: ۹۹/۹/۱۷

جلسه هفتم و آخر از سلسله جلسات مضامین اخلاقی و اگزستانسلی قرآن را در خدمت شما هستیم. ابتدا مروری می‌کنم به مباحثی که در این سلسله جلسات طرح شد. به یکی دو پرسشی که دوستان بیرون از جلسات از من پرسیده‌اند و ناظر به این مباحث هم از منظر دیگر می‌پردازم. بعد به سه آیه از آیات سوره اسراء که در نظر گرفته‌ام به مثابه آخرین مضمونی که قرار است در این سلسله جلسات محل بحث ما واقع شود، خواهم پرداخت. سپس با جمع بندی آنها سخنانم را به پایان می‌برم. مشتاقم که از ملاحظات دوستان هم در انتها بهره‌مند شوم.

در ابتدا فرا رسیدن عید سعید فطر را تبریک عرض می‌کنم. به تعبیر شمس تبریزی: مبارک شمائید؛ ایام بر شما می‌گذرند. خلاف آمد عادت عمل کردن مقوله محوری و رهگشا در روزه گرفتن است:

در خلاف آمدِ عادتِ بطلبِ کام که من کسب جمعیت از آن زلف پریشان کردم

خلاف آمد عادتِ معروفِ رفتاری و ذهنی عمل کردن، آثار و نتایج نیکویی دارد. ماه رمضان بهانه‌ای است تا کسانی که توفیق دارند و روزه می‌گیرند و خلاف آمدِ رفتارهای دیگر ماه‌ها را تجربه می‌کنند، آثار و نتایج نیکویی را نصیب ببرند. این چنین ماهی می‌تواند بهانه نیکویی باشد جهت واری کردن عادات ذهنی خود و احیاناً در آنها تجدید نظر کردن و درک خود را از دیانت، اخلاق، انسان، آگاهی جهان پیرامون و... غنا بخشیدن.

به یک معنا تازه شدن. به تعبیر سپهری طراوت را از آب گرفتن و نوعی چشیدن و سرمه‌ای بر چشمان کشیدن و دیگرگونه بودن. امیدوارم تجارت نیکویی که عزیزان در این ماه از سر گذرانده‌اند دستمایه‌ای باشد برای گذراندن ایام و اوقات در دیگر ماه‌های سال پیش رو. چقدر نیکو که به مهمترین سند مسلمانی ما که قرآن باشد در چنین ماهی پرداخته می‌شود.

به ایجاز و اختصار بر مباحث گذشته مرور می‌کنم و بعد می‌روم به سروقت آیات سه گانه‌ای که در تکمله مباحثم انتخاب کرده‌ام. ما به مضامین انسانشناختی و پیامبرشناسانه پرداختیم. در ابتدا توضیح دادم که مضامین اخلاقی و اگزستانسلی قرآن مطمح نظر من است. در این مباحث به قصه مسئولیت پذیری اشاره کردم. به انسانشناسی که شاید با انسانشناسی پاره‌ای از دینداران - که یک تصویر نامتعارف و احیاناً اسطوره‌ای از بزرگان دین به دست می‌دهد و با روح مندرج در قرآن منافات دارد - سازگار نیست.

توضیح دادم که پیامبرشناسی را با استشهاد به آیات مختلف سوره‌هایی چون اسراء، یوسف و برخی دیگر از آیات می‌توان دریافت. وقتی به مسئولیت پذیری اشاره کردم، آیاتی مثل **وَ لَا تَزِرُ وَازِرَةٌ وِزْرَ أُخْرَى** را خواندم و به مقوله تنهایی اگزستانسلی هم که مطلب نیکویی است، اشاره کردم. باز به دیگر آیات مکی قرآن پرداختم تا این تفرّد و

فردیت که با تنهایی اگزیستنسیل که گره خورده است را توضیح دهم. پس از توضیحات مبسوط در باب تنهایی، مسئولیت پذیری، انسانشناسی و پیامبرشناسی قرآن، دو نوبت به تفصیل به سروقّت مسئله دعا رفتیم. توضیح دادم که مطابق با تقسیم بندی سه گانه‌ای که خدای متعارف را از خدای فیلسوفان و از خدای عارفان باز می‌شناسد، سه نوع خداشناسی را با سه نوع دعا کردن و خواندن او از یکدیگر باید تفکیک کرد. به تفصیل درباره آنها سخن گفتیم. خصوصاً بر این مهم که رابطه ضروری و علی و معلولی میان دعا کردن و استجاب دعا برقرار نیست، انگشت تأکید نهادم.

آیات متعددی از قرآن را که از شهرتی هم برخوردارند از سوره‌هایی چون بقره و غافر را خواندم و اشاره کردم که مضامینی چون اذْعُونِي اَسْتَجِبْ لَكُمْ ۝ متضمن رابطه ضروری و علی میان دعا کردن و استجاب نیست. از دعای فیلسوفان یاد کردم. از نیایش عارفان سخن گفتیم. توضیح دادم که مطابق با روح مندرج در قرآن اینها را چگونه می‌توان فهمید. در عین حال برخی از آیات اخلاقی و توصیه‌های اخلاقی که شده بود را با یکدیگر بررسی کردیم و توضیحاتی پیرامون آنها ذکر کردم.

برخی از عزیزان و دوستان سؤالاتی ناظر به این سلسله مباحث؛ بیرون از فضای این جلسات از من پرسیده‌اند. شاید بیشتر معطوف به آن چیزی باشد که در جلسه اول من تأکید کردم. آن عبارت بود از مواجهه پدیدارشناختی با قرآن. اینکه ملاک و محک ما برای خواندن قرآن از چه قرار است؟ مایلیم آن سؤالات را که به آنها اشاره می‌کنم، از منظر دیگر بررسی کنیم. امیدوارم که روشنگر باشد. به مثابه تکمله‌ای به بحثهایی که تا کنون کرده‌ایم.

قرآن متنی ذوابعد

مواجه ما با متنی مثل قرآن ذوابعد و چند لایه است. خیلی از مواقع شاید از دینداران متعارف و سنتی شنیده باشیم و که می‌گویند باید ببینیم که در قرآن خداوند چه می‌گوید؟ یا به خود قرآن مراجعه کنیم، ببینیم خدا در این باب به ما چه می‌گوید. این سخن از این حیث درست است. ولی از حیثی ممکن است رهنز باشد. چرا؟ برای اینکه شاید منظور گوینده این سخن چنین باشد که روشن است در متن چه آمده و ما با آن مواجه می‌شویم. مثل وقتی که من می‌روم جلوی آینه‌ای می‌ایستم. روشن است که تصویر من در آینه که می‌افتد تصویرم را به من می‌نمایاند. تصور می‌کنم جلوی متن هم که می‌ایستم، همینطور است. مثل آینه که در آینه خودم را می‌بینم و اینجا هم که در برابر متن می‌ایستیم، خیلی راحت در ذهن من پرتاب می‌شود. اما حقیقت اینگونه نیست. یعنی ما می‌توانیم که متن را به استنتاج می‌کشیم و به نطق وا می‌داریم. حالا اگر بخواهم از تعبیر قدما استفاده کنم و به معنای امروزی خود را مخاطب این متن قرار دهیم، مخاطبه مؤلفه‌هایی دارد. یعنی زمینه مند و زمانه مند کردن متن مقدس و پیام قدسی و رائحه و حیانی را تخت بند زمان و مکان کردن، ممکن است در وهله نخست غریب بنماید. اما به نظرم گریز و گزیری از آن نیست. یکی از دوستان از من می‌پرسید که می‌شود از قرآن انتخابی داشت؟ یا بگوییم یک چیزی مثل قانون اساسی است؟ مواردی که به کار امروز ما می‌آید را از موارد دیگرش جدا کرد؟ من به این دوست عزیز گفتیم که من عضو خردی از خانواده نواندیشی هستم. شما از متکلم، عارف و فقیه طراز اولی مثل ابو حامد غزالی بپرسید که کتاب جواهرالقرآن

را نوشته است و به نوعی دست به گزینش قرآن زده است. البته اینکار جسارتی می‌طلبد و می‌طلبد که بزرگی چون غزالی در قرن پنجم هجری قمری این کار را انجام دهد. من نمی‌خواهم الان بر سیاق غزالی سخن بگویم، اما می‌خواهم این را عرض کنم که قصه مخاطبه را اگر جدی بگیریم. یعنی مخاطب این متن در زمینه و زمانه کنونی شدن را در نظر آوریم. آن وقت است که آیات مکی برای معنا بخشیدن به زندگی خود مورد توجه قرار می‌دهیم. به نطق واداشتن این متن مقدس تو بر تو جهت نکات اخلاقی و اگزیتنسالی که دارد و انسانشناسی را در آن به بحث گذاشته است، مورد توجه قرار می‌گیرد. آموزه‌های اخلاقی بسط داده شده و جهانشناسی قرآن توضیح داده می‌شود. آیات مکی از این حیث ملموس‌ترند. خود را در آنها دیدن یا آنها را به نطق واداشتن، به زندگی کنونی ما معنا می‌بخشند و سویه‌های اگزیتنسالی و اخلاقی و انسانشناختی و هستی‌شناختی که توضیح دادم، بیشتر جلوه می‌نماید. چون آیات مدنی در زمینه و زمانه دیگری وحی شده‌اند. معطوف به دورانی که پیامبر(ص) در مدینه حاکم بودند و حکمرانی می‌کردند. این آیات بیشتر صبغه حقوقی دارند. یکی از کارهایی که نواندیشی دینی در چند دهه اخیر انجام داده، عبارت است از اینکه مخاطب آیات مدنی واقع شدن چه اقتضائاتی دارد؟

در باب «باغی» یعنی کسی که بغی می‌کند و علیه حکومت قیام می‌کند و به تعبیر امروزیان مبارزه مسلحانه می‌کند، توضیحاتی مبسوط آوردم. این که در زمانه کنونی چگونه می‌شود مخاطب این آیات واقع شد و اینکه خشونت چه مؤلفه‌هایی دارد و موانعی هم که تخته‌بند زمان و مکانند و در آن زمانه این کارهایی از قبیل بریدن دست و پای مخالف، چه معنایی داشته است سخن گفتم. به صراحت اشاره کردم که امروزه ما اینگونه رفتار نمی‌کنیم.

«گادامر» فیلسوف مشهور آلمانی که چند سال پیش از دنیا رفت و تحت تأثیر «هایدگر» هم بوده است، بر علم عبیر متن توجه می‌دهد. او در خصوص چگونگی مواجه شدن با متن خیلی کار کرد. اینکه توسعاً کل جهان از جنس متن است. هم افق شدن با متن یکی از مؤلفه‌های ضروری برای احراز معنای متن است. او معتقد بود که باید تمام تلاش خود را بکنیم که با متن هم افق شویم. تلاشی که سخت است چون ما در دنیای راز زدایی شده زندگی می‌کنیم. میان ما و زمانه پیدایی متن ۱۴ قرن ستر فاصله است. هم افق با آن زمینه و زمانه نیستیم و نتوانیم شد. اما می‌توانیم تلاش کنیم که از این حجاب ستر بکاهیم و خود را مخاطب متن بیانگاریم. چنانکه به تعبیر شعر حافظ:

دوش در حلقه ما قصه گیسوی تو بود

تا دل شب سخن از سلسله موی تو بود

تلاش کنیم «قصه گیسوی» را بشنویم که در دل تاریخ و متن مقدس به ودیعت نهاده شده است. امروزه من و شما آن را یافته‌ایم و می‌خواهیم مخاطب آن واقع شویم. باید ببینیم شرایط تاریخی و معانی واژگان در آن زمان چگونه بوده است؟ ما چگونه می‌توانیم مخاطب این متن واقع شویم؟

مواجهه پدیدارشناختی مواجهه‌ای که با تفسیر سنتی قرآن البته فاصله دارد. اما در روزگار کنونی، این نحوه مواجهه پدیدار شناسانه، از اقتضائات مواجه شدن روشمند و رهگشا با متن است. از بخت بلندم پاره‌ای از تفاسیر سنتی را به دقت خوانده‌ام. بخشهای زیادی از مجلدات المیزان، تفسیر نمونه و تفسیر زمخشری را خوانده‌ام. اینها تفاسیر خوب و قابل استفاده‌ای هستند، البته تفسیر نمونه کمتر. که خیلی به دینداری معیشت اندیش و متعارف نزدیک است. تفسیر

المیزان تفسیر یک فیلسوف متکلم است که با همه ارادتی که به مرحوم طباطبائی داشتم و دارم ولی از طباطبایی فیلسوف چندان در «المیزان» خبری نمی‌بینیم. البته که او تفسیر قرآن به قرآن می‌کرد و به هر حال کار او با پاره‌ای از هم‌قطاران و پیشینیان خود فاصله دارد؛ اما با آنچه که من می‌گویم هم فاصله دارد. یعنی مواجهه پدیدارشناسانه با متن و خود را مخاطب آن در روزگار کنونی انگاشتن و چنانکه توضیح دادم این حجاب معاصرت را کنار زدن و تلاش برای هم‌افق شدن با زمینه و زمانه پیدایی متن، البته که کار سخت و سترگی است. مرحوم طباطبایی در دنیای رازآلودی می‌زیست و به رغم اینکه تفسیر ایشان تفسیر نویی بود، یعنی تفسیر قرآن به قرآن بود اما در دل پارادایم سنتی بود.

ما به سروقت همین متن می‌رویم، متن مقدس ما مهمترین سند مسلمانی ما همین کتابی است که در دست من و شماست. در دست زمخشری بوده، در دست طبری بوده، در دست مرحوم آقای طباطبایی هم بوده است. اما از منظر دیگری و به نحو دیگری این متن را می‌خوانیم و چنانکه توضیح دادیم به نطق در می‌آوریم و می‌کوشیم هم‌افق شویم.

آن مضامین اخلاقی، اگزیستنسیل، انسانی و پیامبرشناسی که بحث کردیم در دل این پارادایم می‌تواند معنای دیگری پیدا کند. می‌تواند به من و شما پیامهای دیگری منتقل کند. یا به تعبیر دیگر جور دیگری آن را بفهمیم.

پس پاسخیم به آن پرسش مقدّر این است که ما همین کتاب قرآن را در نظر می‌گیریم و مواجهه‌گزینشی نمی‌کنیم. اما با تفکیک رهگشا میان آیات مکی و مدنی. جمهور قرآن پژوهان و مفسران با اختلافاتی که میانشان هست با این تفکیک بر سر مهرند. در وهله نخست می‌شود مخاطب آن امور جهان شمولی که بیشتر در آیات مکی ریزش کرده است، واقع شد. بعد مخاطب امور محلی و موضعی که عموماً در آیات مدنی ریزش کرده است، قرار گرفت. به تدریج به روح مندرج در آنها تاسی کرد و مخاطب روشمند و رهگشای این متن شد. با متن مخاطبه کرد. نه صرفاً یک مخاطبه مکانیکی یا طابقاً نعل به النعل. به عنوان مثال اگر گفته شده است که باید دست و پای مخالف را قطع کرد، الان هم باید این کار را بکنیم. خیر این یک تفسیر کاملاً ناروا و رهن است. باید روح مندرج در متن را احراز کرد. از این حیث از پی پیامبر(ص) روان شدن.

تاسی به متن مقدس کردن، عین چیزی است که من از آن به مخاطبه با متن مقدس تعبیر می‌کنم. مخاطبه‌ای روشمند و رهگشا است که متد داشته باشد. پدیدارشناسی یکی از متدهای جا افتاده است. بزرگانی در الاهیات مسیحی از آن سخن گفته‌اند. در میان ما هم برخی از اسلامشناسان در این باب سخن گفته‌اند. ما هم از پی ایشان می‌توانیم روان شویم و حکایت این و آن را رها کنیم و قصه خود را ثنا کنیم.

روایتی از متن

یکی از مفاهیمی که در مباحث فلسفی جدید سربرآورده است مفهوم *naration* یا روایت است. این مفهوم در روان‌درمانی هم ریزش کرده است. بر همین سیاق *narrative therapy* یا روایت درمانی، روایتگری درمانی هم یکی

از متدهایی است که مطابق با آن فرد روایت خودش را از زندگی و مشکلی که دارد تقریر می‌کند. بعد آن روایت که مؤلفه‌های شخصی دارد، مدام بعضی از مفاهیمش استخراج می‌شود. درباره آن با مراجعه کننده، گفتگو می‌شود. مطابق آنچه که گفتیم من و شما روایت خودمان را از متن مقدس عرضه کنیم؛ نه اینکه این روایت مستند به متن نباشد. نه اینکه برویم و بی عنایت به کل این متن سخن بگوییم. اما اگر از این منظر حرکت کنیم، عبارت است از مواجه شدن با این متن و آن را روایت کردن. حالا هرکسی به قدر وسع و مطابق با پیشینه تربیتی و معرفتی خودش. در این راه البته که باید تمهید مقدمات بکند. فی‌المثل اگر من یا شما عربی ندانیم که نمی‌توانیم سراغ این متن برویم شروط ضروری و اولیه آن است.

نه هر که سر بتراشد قلندری دارد

هر که چهره برافروخت دلبری داند

دیگران هم حق دارند که پا در میدان بنهند. اگر آنچه که من گفتم مطمح نظر عزیزان قرار گرفته باشد، خوب کسی که خود را مخاطب متن می‌بیند و با آن انس دارد، روایت مواجه خود با این متن و مخاطب آن واقع شدن را با دیگران در میان می‌نهد. به شرطی که تمهید مقدمات کرده باشد.

امیدوارم این توضیحاتی که آوردم مکمل عرایض من در این سلسله جلسات بوده باشد. نوعی از مواجهه قرآن و استخراج مضامین اخلاقی و اگزیستنسیلی که به کار من و شما در زمان حاضر می‌آید. زمانه‌ای که در آستانه سال ۱۴۰۰ هستیم و در سال ۲۰۲۰ میلادی زندگی می‌کنیم. آنچه که من در این جلسات انجام دادم، روایت من و قصه من بود از مواجه شدن با متن مقدس. متنی که ذوابعاد و چند لایه است. متنی که هم ارزشهای اگزیستنسیل دارد، هم مضامین اخلاقی و هم ارزش زیباییشناختی. کوشیده‌ام و می‌کوشم بعد از این هم خویشتن را مخاطب این متن قرار بدهم. به نظرم این رویکرد رهگشایتر است و در قیاس با خوانشهای سنتی موجه‌تر و معقول‌تر خواهد بود.

آیات ۴۴ تا ۴۶ را می‌خوانم. جهت ایضاح معنایی که از آنها مراد می‌کنم و چگونگی مواجه شدن لا آن و مخاطب آن قرار گرفتن، به آیاتی از سوره بقره و توبه هم استناد خواهم کرد.

تسبیح موجودات

آیه چهل و چهارم از این قرار است: **تُسَبِّحُ لَهُ السَّمَاوَاتُ السَّبْعُ وَالْأَرْضُ وَمَنْ فِيهِنَّ ۗ وَإِنْ مِنْ شَيْءٍ إِلَّا يُسَبِّحُ بِحَمْدِهِ ۗ وَلَئِنْ لَمْ تَفْقَهُوا تَسْبِيحَهُمْ ۗ إِنَّهُمْ كَانَ حَلِيمًا غَفُورًا.**

آسمانهای هفتگانه و زمین و هرکس که در آنهاست او را تسبیح می‌گویند و هیچ چیز نیست مگر اینکه در حال ستایش تسبیح او می‌گوید ولی شما تسبیح آنها را در نمی‌یابید **وَلَئِنْ لَمْ تَفْقَهُوا تَسْبِيحَهُمْ** به راستی که او بردبار و آمرزنده است.

این یکی از آیاتی است که محل نزاعهای بلندی میان اشاعره و معتزله بوده است. اینکه این تسبیح چه نوع تسبیحی است؟ اینکه فی‌المثل همه موجودات یا همه اشیا دارند. به تعبیر قرآن **وَإِنْ مِنْ شَيْءٍ إِلَّا يُسَبِّحُ بِحَمْدِهِ**، خوب این دیوار

هم تسبیح خدا می‌گوید؟ آبشار هم تسبیح خدا می‌گوید؟ تسبیحشان به چه معناست؟ ما آن را می‌فهمیم؟ البته آیه به صراحت بعداً می‌گوید ولی شما تسبیح آنها را در نمی‌یابید و لکنْ لَا تَفْقَهُونَ تَسْبِيحَهُمْ

اینکه این تسبیح را به معنای تحت الفظی باید فهمید - که اشاعره بر این نهج بودند و مولانا هم در مثنوی از این حیث سخنانی گفته است - اهالی اعتزال دست به تعبیر برده‌اند و تسبیح را به نحو دیگری فهمیده‌اند و معنا کرده‌اند. این‌ها از نکاتی است که میان متکلمین و مفسران معرکه آرا بوده است. دو نکته نازل به این آیه وجود دارد. فارغ از نگاهی که متکلمان اشعری و معتزله در باب چگونگی فهم آن عموماً ذیل خوانشها و قرائتهای سنتی از قرآن به دست داده‌اند. آنچه می‌فهمم و خود را مخاطب آن می‌یابم، عبارت است از اینکه این هستی جان و باطنی دارد که در کل هستی جاری و ساری است. می‌شود وارد آن نزاعها شد و آراء اشاعره را دید. آراء معتزله را دید و این مباحث را تبارشناسی کرد که در جای خود ارزش تاریخی دارد. ولی آنچه که من از آن می‌فهمم و به کار امروز، اینجا و اکنون من می‌آید، از این قرار است که این هستی باطن و جانی دارد.

حالا از عرفا پرسید این متناسب و متلائم با تصویر خدای وحدت وجودی‌شان است. از «خدا همه انگارانی» مثل اسپینوزا پرسید خدایت را جاری و ساری در کل هستی می‌بینند. مثل لیوانی که شکر در آن ریخته باشیم و هم زده باشیم. کل لیوان به یک میزان شکر دارد. به تعبیر سپهری: و خدایی که در این نزدیکی است.

لای این شب بوها/ پای آن کاج بلند/ روی آگاهی آب/ روی قانون گیاه

این هم یک جور خدایت را در هستی دیدن است. تصویر دیگری هم که دینداران متعارف دارند این است که من هستی را کور و کر نبینم. همین برای سامان بخشیدن به سلوک معنوی منی که مخاطب این متن در روزگار کنونی واقع می‌شوم به نوعی کفایت می‌کند. اشاره به سهراب کردم در جای دیگری می‌گوید:

میدانم سبزه‌ای را بکنم/ خواهم مُرد

مضمونی است ناظر به اینکه این هستی کور و کر نیست. من اگر سبزه‌ای را بکنم این کنش من واکنشی و تاثیری دارد. یعنی هستی در برابر آنچه که من انجام می‌دهم و می‌اندیشم حساس است. یله و رها نیست. هستی باطنی دارد، جانی دارد و به این معنا حی است. بدین میزان من و شما می‌توانیم خود را در دل این جهانی که بالمعنی المعانی قدسیتی دارد و خود بسنده و ایستاده بر پای خود نیست، ببینیم و بیانگاریم. تجارب خود را صورتبندی کنیم. این یک نکته که از آیه مستفاد می‌شود و آیاتی از این دست در قرآن هست.

اشارتی به بحث فقه و فقها

یک نکته فرعی هم بگویم، چون سخن بر سر لَا تَفْقَهُونَ تَسْبِيحَهُمْ ۝ رفت و اینجا بحث از تفقه و تفقهون که آوردم، شما تسبیح آنها را در نمی‌یابید و نمی‌فهمید در سوره توبه است که تعبیر تَفَقَّهَ بر دین یا در دین تأکید شده است. تنها جایی در قرآن که از یک طائفه‌ای یاد شده است و سخن از تفقه در دین درباره ایشان رفته است.

وَمَا كَانَ الْمُؤْمِنُونَ لِيَنْفِرُوا كَافَّةً ۝ فَلَوْلَا نَفَرَ مِنْ كُلِّ فِرْقَةٍ مِنْهُمْ طَائِفَةٌ لِيَتَفَقَّهُوا فِي الدِّينِ وَلِيُنذِرُوا قَوْمَهُمْ إِذَا رَجَعُوا إِلَيْهِمْ لَعَلَّهُمْ يَحْذَرُونَ

این شاید تنها جایی باشد که از قصه طائفه‌ای و جماعتی یاد شده است ولی هیچگاه در قرآن از حاملان رسمی شریعت و طبقه فقها سخنی نرفته است. برخی هم که به همین آیه‌ای که از سوره توبه خواندم برایتان استشهاد کرده‌اند. وقتی صدر و ذیل این آیه را می‌بینید که سخن بر سر آگاهی پیدا کردن در دین است و تفقه نسبتی با علم فقه به معنای جاری و مصطلح کلمه در حوزه‌های علمیه ندارد. استشهاد عده‌ای به این آیه جهت توضیح اینکه از تفقه در دین صحبت شده است، استفاده ناموجهی هست. آن را باید فرو نهاد. در واقع به تعبیر منطقیون بخواهم بگویم فقه و تفقه در این آیه با فقه رایج که متضمن تبیین افعال مکلفین توسط فقهاست، اشتراک لفظی دارد. بر معنای یکسانی دلالت نمی‌کند.

این تفقه در دین یعنی تأمل در دین و تدبر در دین، هیچ به معنای فقه مصطلح در حوزه‌های علمی نیست. اصلاً و ابداً چنین معنایی ندارد. حالا شما فقط به این بسنده نکنید. امیرالمومنین (ع) در نهج البلاغه هم از تفقه یاد کرده است. ایشان هم به معنای درک و فهم قرآن توجه داشته است و نه مراجعه به طایفه فقها. تَفَقَّهُوا فِيهِ فَإِنَّهُ رَبِيعُ الْقُلُوبِ، و اشاره به اینکه تفقه در دین یک امر جمعی است و شامل دیسیپلین‌ها و علوم‌ی مثل کلام، تفسیر، عرفان و فلسفه هم می‌شود و متضمن مشارکت جمعی است. افزون بر فقها مساهمت غیر فقیهان را هم می‌طلبد، چرا؟ یعنی کسانی که در کلام، تفسیر، فلسفه و عرفان اهلیتی دارند و تأملات و تتبعات جدی کرده‌اند. به این معنا در این آیه از سوره توبه بحث از تفقه در دین به میان آمده است. این را در ذیل بحثی که راجع به *لَا تَفَقَّهُونَ تَسْبِيحَهُمْ* آوردم که می‌بینید تعبیر *لَا تَفَقَّهُونَ* ذکر شده است، که با فقه هم خانواده و هم‌ریشه است. به معنای دانستن یا تأمل و تدبر است. نسبتی با فقه مصطلح ندارد.

کافر قرآنی و کافر فقهی

آیه ۴۵ و ۴۶ را هم بخوانم و با ذکر توضیحات مختصری درباره آنها عرایضم را ختم کنم. در آیه ۴۵ آمده است که *وَإِذَا قَرَأْتَ الْقُرْآنَ جَعَلْنَا بَيْنَكَ وَبَيْنَ الَّذِينَ لَا يُؤْمِنُونَ بِالْآخِرَةِ حِجَابًا مَسْتُورًا*، وقتی که تو قرآن بخوانی میان و تو کسانی که به آخرت ایمان ندارند، پرده‌ای پوشیده قرار می‌دهیم.

این حجاب همانطور که می‌دانید با معنای فارسی کلمه دو گونه است. حتی در متون عرفانی اولیه هم حجاب به معنای حائل و پرده است نه به معنای پوشش زنان. در قرآن حجاب هیچ به این معنا بکار نرفته است. در سوره احزاب که در یکی از همین جلسات توضیحاتی ذکر کردم و همچنین در سوره نور از تعبیری مثل جلابیب ذکر کرده است. حجاب که بارها در قرآن بکار رفته است، هیچ به آن معنا نیست. معنای حائل، پرده و پوشش می‌دهد. می‌گوید وقتی که تو قرآن بخوانی میان تو و کسانی که به آخرت ایمان ندارند، پرده‌ای پوشیده قرار می‌دهیم.

بعد در آیه بعدی این را تکمیل می‌کند *وَجَعَلْنَا عَلَى قُلُوبِهِمْ أَكِنَّةً أَنْ يَفْقَهُوهُ وَفِي آذَانِهِمْ وَقْرًا* ۱۰ *وَإِذَا ذَكَرْتَ رَبَّكَ فِي الْقُرْآنِ وَحْدَهُ وَلَوْ عَلَىٰ أَدْبَارِهِمْ نُفُورًا*

و بر دلهاشان پوشش قرار می‌دهیم تا آن را نفهمند و در گوشهایشان سنگینی قرار می‌دهیم و چون در قرآن پروردگار خود را به یگانگی یاد کنی *وَإِذَا ذَكَرْتَ رَبَّكَ فِي الْقُرْآنِ وَحْدَهُ*، آنها با نفرت پشت می‌کنند *وَلَوْ عَلَىٰ أَدْبَارِهِمْ نُفُورًا*.

این دعا با آیات ابتدایی سوره بقره، متناسب و متلائم است. آیات ۶ و ۷ سوره بقره می‌گویند: کسانی که کفر ورزیده‌اند، این کفر قرآنی است نه به معنای کفر فقهی. کسانی که پوششی، به تعبیر آیه بعدی غشاوه‌ای، یا به تعبیری که در سوره اسراء دیدیم حجابی بر دل آنها واقع شده است از در انکار در می‌آیند و نمی‌توانند مخاطب این واقع شوند. مخاطب بودن متوقف بر گشوده بودن است. اما تعبیر «جحدوا» در قرآن به معنای انکار است که متناسب و متلائم با همین دو آیه سوره بقره است.

دو آیه‌ای که از سوره اسراء خواندم، می‌گویند کسانی که کفر ورزیدند، چه بیمشان بدهی چه بیمشان ندهی **أَنْذَرْتَهُمْ أَمْ لَمْ تُنذِرْهُمْ لَا يُؤْمِنُونَ**، ایمان نمی‌آورند. و بعد **خَتَمَ اللَّهُ عَلَى قُلُوبِهِمْ وَعَلَى سَمْعِهِمْ ۖ وَعَلَى أَبْصَارِهِمْ غِشَاوَةٌ ۖ وَلَهُمْ عَذَابٌ عَظِيمٌ**. خداوند بر دل‌های آنها و بر شنوایشان مهر نهاده و بر دیدگانشان پرده‌ای است **وَعَلَى أَبْصَارِهِمْ غِشَاوَةٌ ۖ** و البته عذابی دردناک هم دارد.

آنچه که از این آیات مستفاد می‌شود این است که اگر کسی نسبت به این متن گشوده باشد و از در جحد و انکار برنیاید و مخاطب آن واقع شود، مضامین نیکوی آن را می‌تواند تصدیق کند. اما اگر هم نکند مؤاخذ نیست. چنین کسی عذاب نمی‌شود، کسانی که از در انکار در می‌آیند، بر دل‌هایشان پوشش نهاده می‌شود **وَجَعَلْنَا عَلَى قُلُوبِهِمْ أَكِنَّةً أَنْ يَفْقَهُوهُ وَفِي آذَانِهِمْ وَقْرًا ۖ** گوش‌هایشان را سنگین قرار می‌دهیم.

مضامین نیکویی در این متن به ودیعت نهاده شده است که به کار شفای قلوب شما می‌آید. اما برای کسانی که انکار نکنند و از در جحد وارد نشوند، اگر آنچه که در قرآن آمده است را نپذیرند، منطق قرآنی می‌گوید اینها مؤاخذ نیستند و عذاب نمی‌شوند. به همین خاطر هم تأکید کردم که در آیه‌ای که از کفر در آن سخن رفته است، کافر قرآنی با کافر فقهی فرق دارد. کافر قرآنی کسی است که نسبت به متن گشوده نیست و نمی‌کوشد آن را بفهمد. اما اگر مخاطب متن واقع شد، همین مخاطبه شرط لازم است برای اینکه از کفر قرآنی درآید و عذاب و مؤاخذ نشود. حالا اینکه نتیجه این مخاطبه و گشودگی که توأم با جدیت و صداقت است، چیست؟ بین خود آن فرد است و خداوند قرآن.

ولی در سنت روایی ما مضامین دیگری آمده است. استشادات دیگر و احکامی مثل ارتداد و تقسیم بندیهای فقهی، که آنها مقولات دیگری است. بر اثر سالها تأمل در قرآن به این نتیجه رسیده‌ام که وقتی سخن از حجاب، اکنه و غشاوه است، همان عناد، انکار و گشوده نبودن مورد نظر است و نه بیشتر. به تعبیر دیگر، سخن بر سر فرایند است نه بر سر فرآورده. سخن بر سر نحوه مواجه شدن و روش مواجه شدن با این متن است، نه بر سر اینکه ماحصل این مواجهه چه می‌شود؟

در جای دیگری در قرآن می‌خوانیم **لَا يُكَلِّفُ اللَّهُ نَفْسًا إِلَّا وُسْعَهَا ۚ**

نمیشود آیتی از این دست را هم ندید و بگوییم این تعارف است. خداوند تکلیف فوق طاقت نمی‌کند. این مطلب ناظر به این است که فرآورده این جد و جهد هرچه که باشد، بین خود فرد است و خدای اوست. مواجهه روشمند با قرآن به ما می‌گوید کسی مؤاخذ است که از در انکار درآید و گوش‌های او سنگین شود و پرده‌ای در ضمیر و روان او سنگینی کند. غیر از این باشد ما به تعبیر سعدی «در باطنش غیب نمیدانم» و نمیدانیم ماحصل کار چیست.

در باب کافران قرآنی سخن رفته است: ان الذین کفرو. چنین افرادی اگر تو انذار بدهی یا ندهی، ایمان نمی‌آورند؛ چرا که مَهْری بر قلوبشان، بر دلهاشان و بر شنوائیشان قرار داده شده است. بردیدگانشان پرده‌ای افکنده شده است وَعَلَىٰ اَبْصَارِهِمْ غِشَاوَةٌ ۚ این همان انکار و جحد است. اما بیش از این قرآن چیزی نمی‌گوید. من با این متن اینچنین مواجه می‌شوم و انسانشناسی، خداشناسی و پیامبرشناسی خود را بر این اساس بنا می‌کنم. بار زیادی بر دوش این متن نمی‌نهم. یعنی چیزی بیش از آن چیزی که در متن آمده است را در نظر نمی‌گیرم.

اینجا در باب مذمت شدن کافران فقهی چیزی نداریم. یعنی اینکه در قرآن گفته باشد اگر کسی مسلمان نباشد فروتر از دیگران است. سخن از کافران قرآنی است. به قول فیلسوفان یک نحوه از وجود است که فرد از در انکار و از در پس زدن و غرض ورزی برآمده است. فی الجمله می‌توان اینچنین انگاشت کسی که در روزگار کنونی مخاطب این متن واقع می‌شود، هستی را ایستاده بر پای خود نمی‌داند و به نحوی از انحاء برای جهان، جانی قائل است. بسته به اینکه کسی تعلق خاطر بیشتری به طایفه دینداران متعارف داشته باشد یا فیلسوفان یا عارفان، نوعی خداشناسی و انسانشناسی بر آن اساس بنا می‌کند.

خوب از توجه دوستان سپاسگزارم. مشتاقم که از نکته سنجیهای عزیزان استفاده کنم.

پرسش و پاسخ

چرا ما باید بپذیریم که خداوندی که از خیلی قوانین سفت و سختی که گذاشته است برای برآورده شدن دعا کوتاه نمی‌آید آن قوانین را برای ایجاد آخرت رها می‌کند؟

آیا راهنمایی دارید که ما چه آیاتی را می‌توانیم اگزستنسیل تعریف کنیم و برای خودمان سرمشق بگذاریم و چه آیاتی را نمی‌توانیم از آن‌ها تعابیر اگزستنسیل پیدا کنیم؟

منطقاً اشکالی ندارد خدایی باشد که قواعدی وضع کرده است و این قواعد تأثیر و تأثرشان در عالم جاری گشته است. من و شما هم موجوداتی هستیم در عداد میلیونها موجودی که در هستی وجود دارد. ارتباط از بالا به پایین مطابق با این تصویر برقرار است. برای اینکه انسان اختیار دارد. اتفاقاً آن تصویر از خداوند که خدایی است که ما کاری به عمل پیشینش نداریم، یعنی خدایی که قوانینی را وضع کرده است؛ خدایی که قدرتش به محالات تعلق نمی‌گیرد و مجالی برای اختیار و اراده انسان فراهم کرده است و با نگاه اگزستنسیل در تناسب و تلائم است. این تصویر برای مؤاخذ بودن و پاداش گرفتن خیلی تصویر معقولتری است. تا اینکه بگوییم همه چیز به نحوی واسطه به خداوند مربوط می‌شود و انگار من از پیش خود اختیاری ندارم. این نگاه با آراء معتزله در سنت اسلامی ما تناسب و تلائم بیشتری دارد. مجال را برای اختیار و نقش خود بر صحیفه هستی زدن و به تعبیر فیلسوفان اگزستنسیلیست Full humanity را تجربه کردن بیشتر باز می‌کند. من با این قصه هم داستان‌ترم هرچند در طول سنت اسلامی اشاعره دست بالا را داشته‌اند.

قصه معاد را هم که گفتید مختصراً ذکر کنم. مواجهه فلسفی با هستی و خدایی که واضع قواعد است از منظر یک فیلسوف افتضائاتی دارد. جان هیک معتقد است که پس از مرگ جهانی وجود دارد و می‌گوید ما به نحوی از انحاء

ادامه می‌دهیم. به معنای فقهی کلمه هم مسلمان بودن کفایت می‌کند. یعنی شما قائل به معادید، قائلید به اینکه با مرگتان همه چیز تمام نمی‌شود و خیلی از فیلسوفان مسلمان معتقدند که ما به اتمام نمی‌رسیم و به نحوی از انحاء ادامه می‌دهیم. اما در نگاه فلسفی آن توضیحاتی که در قرآن توضیح داده شده است، از جنس تمثیل است. باید به مصداق گندمش بستان که پیمان است رد، لب و فحوای کلام را گرفت. اینها تمثیلهایی است که فرد می‌تواند آنها را بگیرد و از آن فراتر رود و در آن توقف نکند. من هیچ این را منکر نیستم که خدا، وحی، معاد و انسانشناسی این دو تصویر با هم فاصله دارد. اما به هر حال در ذیل این سنت هست و چنانکه عرض کردم من بارقه‌ها و بصیرتهای زیادی در آن می‌بینم.

در باب پرسش دومتان همان تفکیک میان آیات مکی و مدنی راه‌گشاست. شما به مضامین هم می‌توانید نگاه کنید. آیاتی که حقوقی است و راجع به ارث و قواعد و قوانینی که باید در جامعه حاکم باشد، اینها مضامین اخلاقی و اگزیستنیسیل ندارد. عموماً آیات مدنی اینچنین هستند. مضامین اخلاقی و اگزیستنیسیل به نحو اغلبی و اکثری در آیات مکی آمده است. مثلاً سوره اسراء که الان خواندیم یا سوره یوسف، آیات مکی هستند و می‌شود از آنها روایت و خوانشی اگزیستنیسیل به دست داد. از امکانات این متن استفاده کرد یا به تعبیر دقیقتر از مواجهه پدیدارشناختی با متن سراغ گرفت که این امکانات را برجسته می‌کند.

به تعبیر هانا آرت و والتر بنیامین ما نباید این سنت را در بغل بگیریم و از در تقلید و تکرار آن برآیم. کاری که سنتیها می‌کنند. او در باب سنت یهودی می‌گوید، البته از در انکار و نادیده انگاشتن سنت برآمدن، که آن هم ما را از شناسنامه فرهنگی مان دورمان می‌کند البته روا نیست. بلکه از امکانات آن استفاده کنیم و از این طریق بین گذشته که از میان رخت بریسته و آینده‌ای که در پیش است، پل بزنیم.

در متن قرآن می‌شود دید که به درک بعضیها مهر زده شده و چشمشان تیره شده است و گوشه‌هایشان ناشنواست. این قضیه چرا به این شکل آمده است، این حالت یک ذره بی‌عدالتی است. کسی که قلب و گوشش بسته شده است و دیگر حقیقتها را در نمی‌یابد، چطور می‌تواند حقیقتی را از دل آن قرآن استخراج کند؟

ممنوم از نکته‌ای که گفتید. سؤال خوبی است. مطابق با آراء معتزله اینچنین باید فهمید که خداوند به مثابه موجودی است که در هستی جاری و ساری است. همچنین عالم بسنده و ایستاده بر پای خود نیست. در واقع این آیات را اینچنین باید خواند که چنین کسانی که کفر پیشه کرده‌اند، اگر بهشان بیم بدهی یا انزارشان ندهی، فرقی به حالشان نمی‌کند. یعنی خودشان کفر را اختیار کردند و از در انکار و عناد درآمدند. این با اختیار و اراده انسان هم در تناسب و تلائم است. این آیات مسبوق به اراده و اختیار انسان است. چنین کسانی که خودشان کافر شدند و گشوده نبودن به متن را اختیار کردند، چه بیمشان بدهی چه ندهی فرقی نمی‌کنند. اینکه ختم الله علی قلوبهم درست می‌گوید یعنی پس از اینکه ایشان از در اختیار و اراده وارد شدند، این کار را اختیار کردند که چشمشان را به روی حقیقت ببندند. پس از آن بله ختم الله علی قلوبهم و علی سمعهم. یعنی آنچه که رخ می‌دهد همه مسبوق به اراده و اختیار انسان است.

در واقع علت نیست، معلول است. اگر گفته شده خَتَمَ اللَّهُ عَلَى قُلُوبِهِمْ وَعَلَى سَمْعِهِمْ، یعنی در وادی نظر این اتفاق نمی‌افتد. چون خودشان آن را اختیار و اراده کردند اینچنین باشد. خوب خداوند هم بر دل‌های ایشان مهر نهاده و بر دیدگان‌شان پرده‌ای افکنده است.

در سوره انسان از آیات نیکویی که مؤید این نگاه و نگرش من است، که دست انسان را در هستی گشاده می‌بیند و به همین خاطر هم قدرت و علم خدا را من به نحوی معنا می‌کنم که اختیار و اراده انسان به نیکی محلی از اعراب داشته باشد.

در سوره دهر می‌خوانیم اَنَا هَدَيْتَاهُ السَّبِيلَ إِمَّا شَاكِرًا وَإِمَّا كَفُورًا، ما راه را نشان دادیم، حالا کسی می‌خواهد شکر کند و از آن استفاده کند و کسی می‌خواهد آن را پس بزند. اراده و اختیاری که اینجا محوریت دارد را اگر کسی پس بزند، نتیجه طبیعی آن همین است: خَتَمَ اللَّهُ عَلَى قُلُوبِهِمْ وَعَلَى سَمْعِهِمْ

چرا برای بعضی که اول شاید کفر را پیشه کنند ولی امکان دارد در آتیه بتوانند به راه درست باز برگردند، با این چیزی که گفته شد، قاعدتاً راه برگشتی برایشان متصور نیست؟

کسانی که به معنای قرآنی کلمه کافر هستند اگر با این وضعیت از این دنیا بروند، اینچنین است. به معنای اگزیزتسنیل انسان با بی‌نهایت امکان پیش رو مواجهه است. انسانی که در قید حیات است و تخته‌بند زمان و مکان است و به تعبیر هایدگر دازاینی است که روندهای به سوی نیستی، وجود دارد، امکانات متعدد و بیشماری پیشرو دارد، اگر مادامی که آگاه است، فی‌المثل کفر را کنار بگذارد و از درِ گشودگی درآید، سرنوشت او مطابق با این تصویر از اراده و اختیار برخوردار است.

اینگونه نیست که فرد تا یک جایی مختار است و از یک جایی به بعد نیست. اگر از درِ انکار و عناد درآمدن را انتخاب کرد و بر همین سیاق هم از دنیا رفت، این یک نحوه از وجود است. یک نحو از بودن که چنین آثار و نتایجی دارد. از این نگاه این مضامین هم اِلْمَانُ اِغْرِزْتَسْنِيلُ دارد و مجال تبدیل مزاج و تغییر کردن علی‌الحصول وجود دارد.